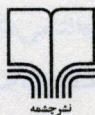


حیرت و پند ابراهیم رها



نشر چشمه

فصل یک

پیش از آن که اصطلاحاً کار بالا بگیرد و مثل مُردنِ پیشین آقای معیری کار به شکایت و شکایت‌کشی برسد، کل خاندان معیری در اقدامی بسیار نادر با هم به اجماع رسیدند که بزرگِ خانواده را به خاک بسپارند و ماجرا را کش ندهند. البته پُر واضح است که تمام معیری‌ها بالاخره یک چیزی‌شان می‌شد و اتفاقاً همین دفعه که مرگِ معیری کاملاً مشکوک بود، هیچ‌کس به ذهنش نرسید که می‌شود، بلکه باید، ماجرا را پی‌گیری کرد.

کسی البته نمی‌دانست مرحوم اسفندیار یا همان صابر معیری در سفر به شهر بابل تنها نبوده، کسی هم به سفرِ ناگهانیِ بزرگِ خاندان شک نمی‌کرد؛ چرا که اگر بنابه شک برانگیز بودنِ کارهای معیری بود باید به هشتاد درصد زندگی او و صد البته به صد درصد زیست او پس از یک بار زنده شدن شک می‌بردند. پس با در نظر گرفتن این اصلِ مسلم که غیرطبیعی بودنِ طبیعی‌ترین وجه زندگی معیری هاست کسی کار آگاه‌بازی درنیامورد و حتی پسر بزرگ خانواده هم، دکتر سهراب معیری، که در مرحوم شدنِ قبلیِ معیری در ائتلافی غریب با برادرِ عجیبش یعنی سیاوش قصد شکایت از قاتل احتمالی را داشت، رضایت داده بود هر چه سریع‌تر پدر را در همان آرامگاه معتمدیِ بابل به خاک بسپارند. کار چندان هم دشوار نبود، او عمه‌ای داشت که در همان آرامگاه در خاک خفته بود و چون از این ماجرا بیش از سی سال